

## یادداشت

## دنیا را از بیرون روشن کردم

|                                                  |
|--------------------------------------------------|
| <div><span><span>الیاس کانتی</span></span></div> |
| <div><i>ترجمه: سهراب برازش</i></div>             |

قسمت اول یادداشت کانتی دربارهٔ رمان مشهورش «کیفر آتش» روز شنبه در صفحهٔ کتاب منتشر شد. اینک بخش پایانی آن را می‌خوانید.

\*\*\*

روزی این فکر به ذهنم آمد که این دنیا را نمی‌توان به سبک رمان‌های گذشته یعنی از نقطه‌نظر نویسنده ترسیم کرد. این دنیا ویوان شده بود و تنها هنگامی که به دست دادن تصویری حقیقی از آن ممکن بود که نویسنده جرات می‌کرد آن را در ویران‌شدگی اش نشان دهد. این بدان معنی نیست که نویسنده دست به کار نوشتن کتابی آشفته که در آن هیچ چیز مفهوم نیست شود، بلکه برعکس باید با عزمی خلل‌ناپذیر آدم‌هایی افراطی ابداع کند. مثل همان‌هایی که دنیای واقعی را تشکیل داده‌اند، و این آدم‌های تندرو و رادیکال را در جداافتادگی شان کنار هم قرار دهد. طرح کمدی انسانی مجاین را رایتخم و هشت رمان از آن در آوردم و در هر کدام از آنها شخصیتی را تا مرز جنون طراحی کردم. قرار بود هر یک از این شخصیت‌ها کاملاً از هر لحاظ با هم متفاوت باشند. هر کدام از آنها تجربه‌ای کاملاً متفاوت را از سر می‌گذراندند. هیچ چیزشان قابل تعویض نبود. به خود گفتم هشت نوافکن خواهم ساخت تا دنیا را از بیرون روشن کنم. یک سال تمام بدون نظم خاصی بسته به اینکه در آن لحظه کدام شخصیت مجذوبم می‌کرد دربارهٔ این هشت شخصیت می‌نوشتم. یکی از آنها متعصبی مذهبی، دیگری تعمیق‌کاری خیال‌پرداز که مدام برنامه‌های فضایی در سر می‌پروراند، سومی یک کلکسیونر بود و شخصیت دیگر مجنون حقیقت و نیز یک شخصیت ولخرج، با کسی که دشمن مرگ بود و بالاخره یک آدم کتابی تمام عیار.

همچنین سالی که صرف طرح‌های مختلف کرده بودم هلد رفته بود. از آنجا که هم‌زمان نوشتن این طرح‌ها را پیش می‌بردم عادت کرده بودم در دنیاهای متفاوتی که هیچ چیز مشترکی با هم نداشتند، دنیاهایی که در تمام جزئیاتشان و حتی زیباشان جدا از هم بودند به‌طور هم‌زمان حرکت کنم و از یکی به دیگری جهش بدارم. این امر به جدایی منطقی شخصیت‌ها در «کیفر آتش» کمک کرد. آنچه قرار بود جدایی میان چند رمان مختلف باشد اکنون به جدایی شخصیت‌ها در برمانی واحد انجامید. اما بنابراین با اینکه قسمت عمدهٔ آن طرح‌ها بلااستفاده ماند اما سبک و سیاق «کیفر آتش» براساس همان مواد خام شکل گرفت. همچنین نانوشته‌های آن هشت رمان، یعنی عصاره‌های پنهان کمدی انسانی مجالین، به «کیفر آتش» راه پیدا کرده‌است. بعد از یک‌سال در اکتبر ۱۹۳۱، نوشتن رمان به پایان رسید. در حین کار برانده به کانت تغییر نام داد. اما به خاطر هم‌نام بودنش با فیلسوف معروف در تردید بودم و می‌دانستم که این اسم هم تغییر خواهد کرد. بنابراین عنوان دست‌نوشته «کانت عاشق می‌شود» عوضانی موقتی بود. رمان در کلیه جزئیاتش شکل کنونی را پیدا نکرد. به جز عنوان و نام چپ‌نشان—شکل اصلی—هیچ چیز دیگری تغییر نکرده است. سه بخش رمان را به صورت جداگانه در پارچهٔ رزقی پیچیدم و به‌صورت سه مجلد سنگین در یک بسته پستی برای توماس مان فرستادم. مان احتمالاً هنگام باز کردن بسته اثرم را یک تیرلوزی پنداشت بود. با الحنی مغرور و موقر نامه‌ای نوشته و آن را نیز داخل بسته گذاشته بودم. باورش مشکل است اما بر این عقیده بودم که با فرستادن آن اختاری نصیب توماس مان کرده‌ام. مطمئن بودم به محض اینکه این شروع به خواندن کند آن را زمین نخواهد گذاشت و یک سره تا آخر آنها خواهد خواند. چند روز بعد توماس مان گفت:

را برایم پس فرستاد و از اینکه به علت ضعف قوای جسمانی قادر به خواندن آنها نشده عذرخواهی کرد. اعتقاد راسخ داشتم که کتابی خاص نوشته‌ام و اینکه چنین اطمینانی چطور حاصل شده بود تا به امروز برایم حکم یک معما را پیدا کرده است. واکنشم به این ی‌توجهی تحقیرآمیز این بود که دست‌نوشتهٔ او گوشه‌ای گذاشتم و اقامدی برای چاپ آن نکردم. مدت تقریباً زیادی بر این عقیده پابرجا بودم. بعد کم‌کم نرم‌شدم. با خواندن دست‌نوشته‌ام در محفل‌های مختلف رفته‌رفته از آزوایی که در وین داشتم بیرون آمدم. آثار موزیل و بروخ را خواندم و عمیقاً تحت تأثیر آثار گروم و حتی شخصاً با آنها آشنایی به هم زدم. دیدارهای دیگری نیز داشتم که برایم بسیار بااهمیت بودند: آلبان برگ، گئورگ مرکل و فریتس ورتروبا. قبل از اینکه کتابم وارد عرصه عمومی شود این اشخاص و برخی دیگر با آن آشنا بودند. من براین رضایت این اشخاص شخصیت‌های واقعی وین، و برایم اهمیت داشتند و برخی از آنان به‌رگز دست‌نم‌دارمده بودند. از اینکه چهار سال تمام هیچ ناشری جرات چاپش را پیدا نکرد به هیچ‌وجه سرخورده نبودم. چند بار با اصرار دوستانی آن را به چند ناشر دادم. نامه‌هایی از این ناشرها به دستم می‌رسید که در آن‌ها خط چاپ چنین کتابی به تقصیل شرح داده شده بود اما لحن نامه‌ها تماماً محترمانه بود. نهایتاً برزورکاک بود که انزجار عمیقش از کتابم را به روشنی ابراز کرده بود. هر جواب ردی مرا از این بابت که کتابم در آینده مانندکار خواهد شد مطمئن تر می‌کرد. در سال ۱۹۳۵ هنگامی که زمان چاپ کتاب فرارسید بروخ با مساجی که از او بعداً به‌رود اصرار کرد که کتاب کانت را عوض کند. خود نیز مدت‌ها این تصمیم را داشتم اما آن زمان بالاخره محقق شد. نامش را به کین تغییر دادم. با تغییر نام قهرمان رمان عنوان «کانت عاشق می‌شود» را نیز کنار گذاشتم و نه‌اینها عنوان جدید «افرا» را «انتخاب کردم. شاید ذکر این نکته تأثیر آن لطف نباید که بعد از چاپ کتاب توماس مان آن را فوراً خواند. در نامه‌ای که برایم نوشت از کتابم و نیز رمان «هانری چهاردهم» برادرش هاینریش به‌عنوان دو کتابی نام‌برد که در آن نام‌های از کتاب‌های دیگر ذهنش را به خود مشغول کرده بود. نامه‌اش که حاوی پاره‌ای نکات هوشمندانه و معنادار بوده و تعریف و تمجید بود مرا به شکل تأقاض آینه‌ای متاثر کرد. زاده بعد از خواندن این نامه بود که من‌توجه شدم جریحه‌دار شدنم در چهار سال پیش به خاطر انتاع وی از خواندن اثرم تا چه اندازه بی‌وج و بی‌معنی بود.

یادداشت‌ها:

۱– «عنوان قبلی کتاب **Kant fangt Feuer**» عنوانی دوبهبولی است که می‌توان آن را «کانت آتش می‌گیرد» نیز ترجمه کرد.

۱۱– Georg Merkel

۱۲– Fritz Wotruba مجسمه‌ساز ارتشی

۱۳– Peter Suhrkamp مدیر انتشارات معروف زوروکامپ

در آلمان

۱۴– همان‌طور که در ابتدای مقاله ذکر شد نام رمان **die Blendung** است که بازترجمه‌ای تقریباً آزاد می‌توان آن را به «افرا» یا «خبرگی» برگرداند.
سروش حبیبی عنوان «کیفر آتش» را برای ترجمه‌اش برگزیده است.

۱۵- Henri Quatre

« . . . با بگذاذیر این طوری بگویم که من می‌خواهم از شما

مردم در همین فرصت بسیار کم، خیلی زیاد تشکر کنم. . .

نه کم است. . . ! می‌خواهم خیلی خیلی زیاد زیاد تشکر کنم— اگرچه باز هم کم شد— بلکه تشکر می‌کنم از شما مردم برای اینکه به من و به همه مردم و نامردم خوب می‌فهمانید که خوب می‌فهمید و خوب فری می‌گذارید بین آدم تا آدم به اضافه کاف تصغیر. . . من دار و ندار حاصل عمر چهل و اند سال‌ام همین چارتا کلام سرود و سری است که با شما مردم و با خودم و زمانه خودم و شما دارم. . . من نه تهرانی هستم، نه ترک، نه گیلک، نه فرنگی مآب و نه معجون و آلبازی از این چندتا. بایستی ببخشید خانم‌ها و آقایان محترم. من خراسانی هستم. فارسی زبان مادری من است. قبایله روحی من است. . . من فقط یک هدایتی زرمزه‌کننده هستم که غالباً تودماغی هم زرمزه می‌کند و می‌چشم‌ل برای خوش هم زرمزه می‌کند. نق تقو و دلخور هم هست. . .

همین چند جمله از اخوان ثالث- م- امید- بس که **راوی** قصه‌های رفته از یاد دوباره یادمان بیاید. ۱۴ سال پیش (یکشنبه ۴ شهریور ۱۳۶۹) در بیمارستان مهر تهران آخرین شاعر پرید، دور شد. **گفت وگو با دکتر مرتضی اخوان کاخی** که همنشینی بسپاری با اخوان ثالث داشته و جامع‌ترین کتاب

درباره او- باغ یی برگی- را گردآوری کرده بهانه‌ای است برای دوباره از او نوشتن. **مرتضی کاخی** بعد از درگذشت مهدی اخوان ثالث با کمک پسرش زروشت در انتشارات زمستان **جمع‌آوری** و انتشار آثار اخوان را دنبال می‌کند. **پاسخ‌های صبورانه مرتضی کاخی** به پرسش‌هایی پراکنده درباره اخوان ثالث خواندنی است.

\*\*\*

■ **خاطره روزهای پنجم و ششم شهریور سال ۱۳۶۹ در ذهن شما چگونه باقی مانده است؟**
از آن روز ۱۴ سال می‌گذرد. آن روزها را خوب به خاطر دارم و البته روزی یا شبی نیست که مرحوم اخوان را به یاد نیآورم. در تمام این سال‌ها به قول خود اخوان انگار گریه می‌کرد در من ابر.

■ **خبر مرگ اخوان را چطور شنیدید؟**
خوان روز قبل از مرگش به من زنگ زد و گفت فردا مراسم ختم دکتر خانلری است بیا با هم شرکت کنیم. عصر فردا حوالی ساعت ۴ با منزلش تماس گرفتم تا با هم برویم. گفتند حالش خوب نیست و الان در بیمارستان مهر است. بیمارستان مهر نزدیک محل اخوان بود. گفتند تا ۱۰ دقیقه دیگر برمی‌گردیم. نیم ساعت بعد تلفن کرد. پسرش جواب داد و گفت دکتر گفته بهتر است چند روزی اخوان در بیمارستان بماند. چون مرضی قند داشت. پسرش آمده بود کتاب‌ها و عینک اخوان را ببرد. دو ساعت بعد تلفن کردم ویدم واولاست. پسرش مزده یک دانشجوی پزشکی بود می‌گفت ظاهراً اخوان ضعف کرده و پرستان بدون اطلاع از بیماری دیابت اخوان به او سرم قند وصل کرده است والا حالش خیلی بد نبود.

■ **کار تدفین چگونه انجام شد؟ از بهشت زهراي تهران تا توس خراسان راه کمی نیست.**

از صبح فردا من و چند نفر از دوستان نزدیکش دنبال کارها بودیم. آقای شفیع‌ی کدکنی بودند، عماد خراسانی و چند نفر دیگر هم آمده بودند. اول قرار بود از صورتش ماسکی تهیه کنند که مجسمه بسازند. اما همسر اخوان رضایت نداد. جنازه اخوان را در فاصله ۲۰ متری بیمارستان مهر تا منزلش تشییع کردیم. جمعیت بسیار زیادی آمده بود. من که اصلاً جنازه‌اش را ندیدم، یعنی نمی‌توانستم ببینم. در بهشت زهرا جایی کنار قبر دکتر خانلری خالی بود. صاحب قبر گفت من حاضرم اینجا را برای دفن اخوان به شما بدهم تا این حرف شاعر در کنار هم باشد. اخوان خوبی بود. خیلی‌ها هم موافق بودند. دکتر شفیع‌ی و خانواده اخوان هم راضی بودند. در این میانه دکتر موسوی گومارودی که از دوستان قدیمی من است به من گفت: «اجازه ندهید اخوان اینجا دفن بشود. باید یک قبر جدا و روزی در سرخانه بماند.» علت را پرسیدم با اشاره به من گفت که مقام‌های عالی کشور به فکر این هستند تا آنچه اخوان آرزو داشت یعنی دفن او در کنار مقبره فردوسی فراهم شود. ما هم جنازه را دفن نکردیم و به منزل اخوان برگشتیم. عصر تلفن کردند و گفتند مجوز دفن اخوان در مقبره فردوسی صادر شده است. هواپیمایی هم برای انتقال جنازه رفت و برگشت همراهان در نظر گرفته بودند. همین اتفاق هم افتاد و اخوان به آرزویش رسید. خودش می‌گفت من را یا در کنار مقبره خیام یا فردوسی و یا در کنار چشمه آبی دفن کنید.

■ **ان روزها قصد نداشتید برای قبر اخوان بنای خاص و بزرگتری بسازید تا قبر این‌طور که امروز هست بی نشان نباشد؟**

ما اصلاً دنبال این موضوع نبودیم، چون وقتی قرار باشد کسی در کنار مقبره دفن شود در برابر میره ای به آن عظمت و فردی به بزرگی فردوسی در کنارش چیه کار می‌توانستیم بکنیم که نمودی داشته باشد. پس چه بهتر که قبر اخوان در ساده‌ترین وضع ممکن باشد.

■ **اما الان ای سادگی مشکل ساز شده است. خیلی‌ها در مقبره فردوسی متوجه اینکه اخوان آنجا دفن است نمی‌شوند. حتی پیدا کردن قبر هم مشوار است.**

بله، البته، از سوی میراث فرهنگی هم پیشنهادهایی شده است. ما هم دنبال این موضوع هستیم، قصد داریم بنایی در همین حد که پیدا کردن قبر آسان‌تر باشد بسازیم. البته این کار را میراث فرهنگی خراسان انجام داده‌اد.

■ **با دفن اخوان در مقبره فردوسی مخالفتی‌ند؟**

چرا. عده‌ای بودند که می‌گفتند این کار ممکن است مقبره فردوسی را تبدیل به گورستان بکند. یعنی این کار فتح بابیی خواهد شد. علاوه بر این مقبره‌الشعراي اخوان هم خارج از مقبره بوده است. اما در مورد اخوان از اختیارات مخصوص استفاده شده و توصیه مقام‌های عالی رتبه بود که بعید می‌دانم برای کس دیگری تکرار شود.

■ **شما با اخوان رفاقت دیرینه‌ای داشته‌اید. سابقه این آشنایی و رفاقت به چه سال‌های برمی‌گردد؟ اوج این رفاقت‌ها چه سالی بود؟**

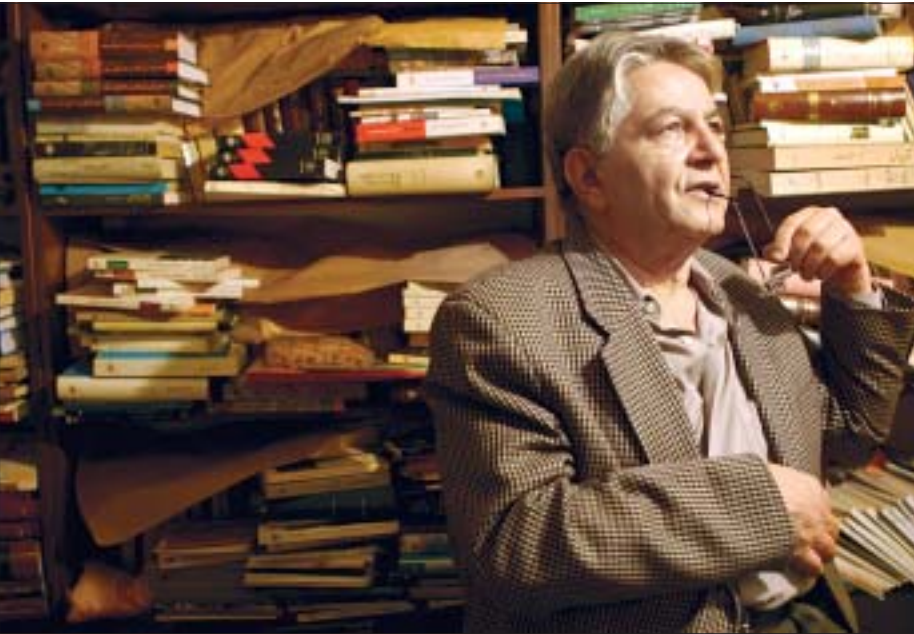
آشنایی من با شعر اخوان شروع شد نه با خودش و البته

## ادبیات

## گفت‌وگو با مرتضی کاخی درباره مهدی اخوان ثالث

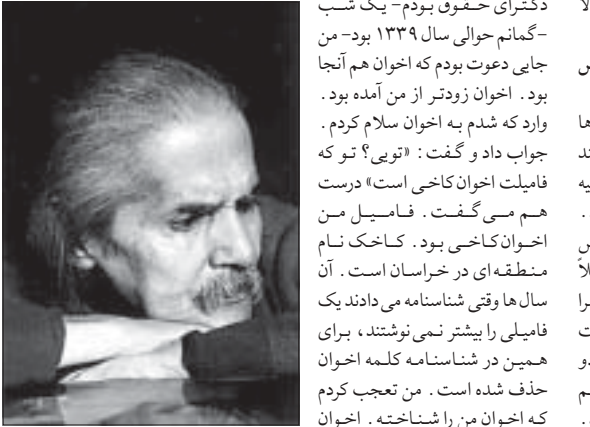
# راوی قصه‌های رفته از یاد

## روح الهه رجایی



دیر شروع شد. من به خاطر علاقه‌ام به شعر، کار شاعران برجسته آن سال‌ها را دنبال می‌کردم.

من ابتدا با شعر کسانی مثل نادرپور، توللی، مشیری و . . . شروع کردم، شعر اینها فرم کلاسیک داشت. محتوای آن بیرون از شعر کلاسیک بود. در سال‌های آخر دبیرستان بودم که اخوان به اوج شهرتش رسیده بود. وقتی با شعر اخوان آشنا شدم احساس کردم صدای او صدای بلندتر و متفاوتی است. در آن سال‌ها فروغ هم هنوز در مرحله سرودن «عصیان»، «اسیر» و . . . بود. هنوز فروغ «تولدای دیگر» نشده بود. سهراب هم نوگرایی‌هایی داشت اما هنوز به آن سبک خودش نرسیده بود. بنابراین چهره‌های برتر شعر آن دوران اخوان و بعد از او شاملو بودند. حتی شاملو هم در آن سال‌ها پیش از آنکه در کار شعر باشد بحث تئوری‌سازی برای شعر را پیگیری می‌کرد. یعنی شاملو هم هنوز راه خودش را نیافته بود. اما اخوان می‌دانست چه می‌خواهد بکند و خودش را پیدا کرده بود، گفته بود که می‌خواهد در میان بری از خراسان دیروز به یوش امروز بزنم. یعنی برداشتن بخش‌هایی از شعر نو و بخش‌هایی کلاسیک و این کار را به بهترین شکل انجام داد. با شعر اخوان به چنین شرایطی آشنا شدم. خراسانی بودن و شیوهٔ نحو زبان- و نه فقط صرف و نحو- شعر اخوان برای من خراسانی الاصل خیلی شیرین‌تر بود. من آن سال‌ها همواره آرزوی دیدن اخوان را داشتم. آن سال‌ها من و خوبی به یکی دو نفر که به تهران آمده بودند و همین‌طور شد. این دو در اواخر عمر چنان تسلطی بر زبان فارسی پیدا کرده بودند که اگر می‌خواستند حتی از موضوع ساده‌ای سخن بگویند باشکوه حرف می‌زدند. اگر به تعبیر شما افقی در دوره آخر شعر اخوان دیده می‌شود این افق در مقایسه با خودشان است نه در مقایسه با دیگران. بعضی‌ها مثل سهراب و فروغ- خاصه فروغ- متأسفانه عمرشان کوتاه بود و ما چنین تجربه‌ی در شعرشان ندیدیم. مثلاً سهراب در «ما هیچ، ما نگاه» سراغ ترفندهای خاص زبانی رفته بود و نوعی از هم آمیختگی محتوا و فرم را نمی‌بینیم و شاعر بیشتر فرم‌گرا می‌شد. این یک موضوع ناگزیر است، چون در مورد همه شاعران قوی دیده می‌شود.



این تغییر ناگزیر بر گویی یک اتفاق است که در همهٔ زمان‌ها در زبان فارسی به صورت فرعی ایجاد شده است. با این نگاه شما اگر بخوایم حافظ، سعدی و مولوی را هم برآزبایی کنیم آنها هم در مقایسه با شعرهای بی‌تغییرشان شعر خوب و شعر متوسط هم دارند اما این شعر متوسط در مقایسه با شعر خودشان است نه در قیاس با دیگر شاعران.

■ **از قضا این را در مورد شعرهای اخوان می‌توان به‌عنوان یک مسئله مطرح کرد. او بعد از رسیدن به اوج برای فاخرتر نشان دادن طرح‌تکنیک‌ها و شگردهای زبانی را به کار می‌برد. همین موضوع شعر او را پیچیده یا به تعبیر شما باشکوه می‌کند. در این حالت شعر شاید از دسترس درک مخاطب دور می‌شود. در برخی اشعار اخوان انگار خودش هم مغلوب تسلط خود بر زبان فارسی شده است.**

این موضوع را به هیچ‌جهت قبول ندارم. اگر همان حد متعارفی را که گفتهٔ کم بیشتر شاعران چیره‌دست در دوران پایانی شعر خود به سراغش می‌روند در شعر در نظر بگیریم من چنین انتقادی را وارد نمی‌دانم. این نگاه کسانی است که از دور به اخوان و شعرش نگاه می‌کنند. از جایی که کلان هفت سریم! یک تهرانی اگر این جمله را بشنود می‌پرسد که این پیرمرد خراسانی چرا مثل بیهقی حرف می‌زند. و یا که ادیب ممکن است بگوید که این پیرمرد مقهور تکنیک زبانی است! در حالی که او همین طور صحبت می‌کند. زبان شعر اخوان همین زبان است. خاستگاه شعر او خراسان و زبان خراسانی است. او از یک زبان قوی سود می‌برد و این زبان را هم قوی به کار می‌برد. یعنی هم زبان قوی و هم قوت زبانی. محصول این شرایط گاهی شعری می‌شود که شما می‌گویید پیچیده است. در حالی که من بسیاری از کلمات پیچیده شعر اخوان را در زبان اهالی مناطق دورافتاده خراسان دیده‌ام. این انتقادی که شما می‌گویید شاید بر شما وارد باشد. مثلاً وقتی می‌گوید: «اشیر آهن کوه مردا که تو بودی» مسلم است تاریخ بیهقی را خوانده است که گفته: «بزرگا مردا که او پسر بود». شاملو در شعرش پیچیدگی دارد و این کلمات سنگین را آموخته است، اما در

مورد اخوان این مسئله جزء ذات زبان و خاستگاه اوست.

■ **می‌شود دربارهٔ این ویژگی و تقسیم‌بندی‌ای که می‌گویید بیشتر صحبت کنید؟**

من هم همان شعرهای ناگزیر اخوان که فرم و محتوا را در کنار هم دارم بیشتر خوشم می‌آید. من خودم از شعرهایی که سال‌های آخر عمر گفته بود و عمدتاً در «نو رای کهن بوم و بر دوست دارم» منتشر شده‌اند، خوشم نمی‌آید. چون به اعتقاد من آن شعریت لازم را ندارند. این را به خود اخوان هم گفته بودم. مثلاً خیلی از نزدیکانش از «سواحلی» یا «خوزیات» لذت کافی نمی‌برند. اما همیشه هم به او نمی‌گفتیم. چون دلش می‌شکست گاهی به شوخی می‌گفتیم او هم به شوخی جواب می‌داد. اما یادام هست اخوان یک بار به من گفت: «مرتضی! ۱۰ سالی از عمرم یک چیزهایی را می‌دیدم که از آن بالا در دامنم می‌افتد.» و این ۱۰ سال همان ۱۰ سال اوج اخوان است، شده بود بارها برای من می‌گفت: «دیشب از خواب برخاستم. قلم و کاغذ برداشتم و یک چیزی نوشتم. فردا وقتی بیدار شدم دیدم یک شعر قوی شده است و کار من نیست.» روز بعد آن شعر را فقط کمی ویرایش می‌کرد.

■ **مثلاً شعر نماز اصولاً نمی‌تواند محصول فضایی جز همین یی تابی‌های آسمانی و به تعبیر اخوان**

«پرتو شعور نبوت» باشد.

بله، قطعاً. نماز، سبز، صبحی، حالت و . . . چنین ویژگی‌هایی داشتند. خاطرم هست اخوان خیلی دوست داشت که من شعر سبز و نماز را بخوانم. وقتی نماز را می‌خواندم می‌گفت: «بلندتر بخوان، جوری باید از روی زمین صحبت کنی که صدایت به آسمان و خدا برسد.» خودش شعر نماز را که می‌خواند از بس فریاد می‌زد سرفه می‌کرد و صدایش می‌گرفت.

■ **دیدگاه امروز جامعه نسبت به اخوان و شعرش را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

اخوان آدم بزرگی است، من به آدم‌ها و جوان‌هایی که باری به هر جهت زندگی می‌کنند کاری ندارم. شعر اخوان شعر کسانی است که کتاب خوانده‌اند و چیز می‌فهمند. من در دانشگاه و مجامع می‌بینم که جوان‌ها چقدر به اخوان و شعرش علاقه دارند. خود اخوان مثل هر هنر دیگری متعلق به همه مردم است و آنها باید استقبال کنند. اما عده‌ای از خواص هستند که ذائقه فرهنگی مردم و سلیقه آنها را شکل می‌دهند. عوام به دنبال این هستند که ببینند خواص مقبول آنها به کدام سو گرایش دارند. بنابراین قصاص مردم روز به روز بهتر می‌شود. اخوان هم با مردم بسیار سخن می‌گفت و می‌پنداشت که برای آنها باید بنویسد و بسراید. نیما یک جمله زیبا دارد و می‌گوید: «و آنکه غریبان به دست دارد از پس کاروان می‌آید.» یعنی زمان بعد از کاروان می‌آید و سره را از ناسره جدا می‌کند. برای درد شعر اخوان و بزرگانی مثل او از سوی عوام هنوز باید صبر کرد.

■ **مسائل دیگری جز خود شعر اخوان هست که شما به خاطر همنشینی با اخوان و نزدیکی با بسیاری از شاعران زمان او به خوبی می‌توانید پاسخ بدهید. برای مثال درگیری‌های که بین اخوان و شاملو وجود داشت. این موضوع به نظری که رسد گاهی جدی هم می‌شده است. اخوان در برخی از نوشته‌ها و مصاحبه‌هایش خیلی جدی از شاملو انتقاد کرده و شاملو هم البته بیکار نمانده است. یک سال پس از درگذشت اخوان پیام تسلیتی فرستاد. حتی شعری را هم که به اخوان تقدیم کرده پیش از او به «فیدالله مفتون» تقدیم کرده بود. در این باره برای ما بیشتر بگویید.**

در مورد شعر «ای کآب آش بودم» که شاملو به «مفتون» تقدیم کرده بود و بعد بر اخوان خاطرم هست که با من تماس گرفت و گفت: «این شعر برای اخوان است» و بعد هم تأکید کرد که بالایا اینده است. تقدیم به آن که آب بود و آب ماند» اما درباره درگیری‌های اخوان و شاملو باید بگویم که اخوان شاملو را خیلی دوست داشت. هوش، اصرار و تعصب او در ناآوری را می‌ستود. اما نتیجهٔ کار شاملو را که بالاخره از نیسا هم برید و شعر بی‌وزن و قافیه سرود نمی‌پسندید. شاملو بر سر اصرار داشت و با استناد به اینکه شعر پارسی در ابتدا بی‌وزن و قافیه بوده و بعد از درهم‌آمیختگی با فرهنگ عرب موزون شده می‌گفت این نوع شعر سرودن یک نوع کامی و رزنده کردن شعر اصل پارسی است. دیگر اینکه می‌گفت شاعر وقتی خود را از وزن و قافیه رها کند راحت‌تر می‌تواند شعر بخرد. برای هر دو مسئله‌ای که شاملو اشاره کرده هم اخوان و هم دیگران پاسخ‌هایی داده‌اند. نخست اینکه ما نباید به آن استناد که وزن شعر فارسی متأثر از زبان عربی است این نوع شعر مبارزه شعر چپا که از این صورت ما باید به خیلی از داشته‌های فرهنگی خود پشت پا بزنیم. علاوه بر این زبان فارسی هم تأثیر خود را بر زبان عربی گذاشته است. سببیه که دستور زبان عربی را تدوین کرد ایرانی بود. درباره اینکه اگر شاعر از وزن و قافیه آزاد باشد زیباتر شعر می‌گوید هم باید گفت اولاً آیا شاعران بزرگ کلاسیک که شعر موزون نوشته‌اند چه چیزی باید می‌گفته‌اند که نتوانسته‌اند از وزن و قافیه سد راه آنها بوده است؟ از سوی دیگر از کجا معلوم هرکسی مثل شاملو وزن و قافیه را کنار گذاشت در شعر بی‌وزن موفق باشد؟! این!

در مورد اخوان و دیگران در انتقاد به شاملو مطرح می‌کردند. اما اولاً ناراحت بود از اینکه چرا شاملو از استعداد خوددردست استفاده نمی‌کند و علاوه بر این می‌گفت شاملو با این کار راه را برای عده‌ای که هیچ از شعر و شاعری نمی‌دانند باز کرده تا هر چیزی را به عنوان شعر تحویل جامعه بدهند. در اخوان اگر وزن و قافیه را رها کند شعرهای بهتری خواهد نوشت. اما من هم با شاملو همنشین بوده‌ام هم با اخوان. این دو تا آخر عمر با هم دوست بودند و به هم احترام زیادی می‌گذاشتند. اخوان بهترین شعر خودش یعنی «زمستان» را به شاملو تقدیم کرده است. و شاملو هم مثلاً درباره شعر «دیدای دلا که بار نیامد» درباره اخوان گفته که من حیرت می‌کنم که این مرد چگونه شعری به این بزرگی را نوشته است. می‌نویشت‌ها:

۱– از مقدمه «بر حیاط کوچک با نیز در زندان»

۲– «مردخو» «از این اوستا»

۳– از سخنرانی‌های اخوان ثالث

یکشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۸۵

## خبرها

## گفت‌وگوهای شمس لنگرودی منتشر می‌شود

ایستا: کتاب مجموعه گفت‌وگوهای شمس لنگرودی پس از نه ماه مجوز نشر گرفت. گفت‌وگوهای شمس لنگرودی با عنوان «بازتاب زندگی ناتمام»، مجموعه‌ای از مصاحبه‌های منتشرشده از او سال‌های انتشار مجله «گردون» تا سال ۸۳ است که از آرمه‌ها سال گذشته در انتظار کسب مجوز نشر بود و از سوی انتشارات آهنگ دیگر عرضه خواهد شد. گزینه شعرهای او نیز در کتابی با نام «طوفانی پنهان‌شده در نسیم» که نه ماه در انتظار کسب مجوز بود، چندی پیش با حذف یک شعر، اجازه انتشار گرفت و در چند هفته آینده از سوی نشر چشمه عرضه خواهد شد. همچنین کتاب «من یک جمله‌ام» نوشته الیانا جوهری- دختر این شاعر و پژوهشگر- با تصویرگری فاطمه عبدالرحیمی منتشر خواهد شد. این کتاب شامل ۵۶ یادداشت کوتاه از این نوجوان، حدود سه ماه است که از طرف ناشر برای کسب مجوز نشر ارائه شده است. من یکی از یادداشت‌ها به این شرح است: «من یک جمله‌ام. تو یک جمله‌ای. او هم خواهد بود. ما همگی یک جمله‌ام که روزی که روزی یک دفتر پاک خواهیم شد.» شمس لنگرودی گفت این مجموعه توسط دخترش مستقلاً نگارش شده، و فقط به پیشنهاد او، بعضی نوشته‌ها برای انتشار حذف شده‌اند.

■

**کتاب جدید پورجعفری در انتظار مجوز**

ایستا: مجموعه داستان جدید محمدرضا پورجعفری «ساعت گرگ و میش» او برای تجدید چاپ منتظر کسب مجوز نشند. مجموعه داستان «واقعات اتفاقی» شامل شفت داستان از اردیبهشت‌ماه برای کسب مجوز ارائه شده‌است. انتشارات پال همچنین کتاب «ساعت گرگ و میش» این داستان‌نویس را که به عنوان برگزیده جایزه نویسندگان و منتقدان مطبوعات معرفی شده، هم‌زمان برای کسب مجوز ارائه داده است. مدیر این انتشارات البته گفت، از سال گذشته نه عنوان کتاب را در زمینه‌های ادبیات، فرهنگ و تاریخ در انتظار کسب مجوز دارد که تنها یکی از آنها مجوز گرفته است. آخرین کتاب منتشرشده پورجعفری، مجموعه داستان «زبان موج» است.

■

**دوره‌های آموزشی در شهر کتاب**

سایت کتاب: شهر کتاب، دو دوره آموزشی را با عنوان‌های «داستان کوتاه» و «نقد ادبی و مطالعات فرهنگی» و زیر نظر «حسین پاینده» برگزار می‌کند. طول هر یک از این دوره‌ها ۱۰ جلسه‌است و از روز پنجشنبه ۱۲ شهریماه آموزش این دوره‌ها آغاز می‌شود. هدف از برگزاری دوره داستان‌کوتاه، آشنایی با عناصر داستان کوتاه و روش‌شناسی تحلیل ژانر است. دوره نقد ادبی و مطالعات فرهنگی نیز با هدف آشنایی با جدیدترین تحولات نقد ادبی برگزار می‌شود. در این دوره مطالعات فرهنگی با تأکید بر سه رهیافت شناخت‌شانه‌شناسی، فنیسم و مارکسیسم تدریس می‌شود. علاقه‌مندان به حضور و ثبت‌نام در این کلاس‌ها می‌توانند تا تاریخ دهم شهریورماه به شهر کتاب مرکزی واقع در خیابان حافظ شمالی، نش زرتشت شرقی مراجعه کنند.

■

**برگداشت حسین منزوی در ایلام**

به مناسبت سومین سالروز درگذشت حسین منزوی مراسم برگزگداشت این شاعر فرهیخته معاصر ۱۳/۸/۵۶ در شهر ایلام برگزار می‌شود. طاهر جمشیدزاده رئیس انجمن دوستداران کتاب‌های این خصوص گفت: یکی از اهداف اصلی انجمن برگزگداشت باشکوه و به تمام‌آمر مفاخر و شعرا و نویسندگان معاصر و گذشته است و ما در این خصوص از کلیه شعرا، نویسندگان، دانشجویان و اساتید محترم سراسر کشور دعوت می‌کنیم تا این مراسم باشکوه ما را یاری نمایند و از لحظه نظرات و پیشنهادات سازنده خود ما را بی‌نصب نگذارند. همچنین علی محمد محمدی‌دیز این یادمان حضور تمام فرهیختگان، دانشجوان و اساتید محترم و علاقه‌مند به هنر و ادبیات را آرزوئعنوان کرد و لایم به توضیح است که آقایان: طاهر سارایی، بهروز یاسمی، لورکس احدی، جلیل صفرییگی، میرجلال‌الدین کزازی، قطب‌الین صابلی، عبدالعزیز کاکایی، جواد مجابی، ابوالفضل پاشا، آفاق شوهانی، مدحعلی بهمنی، محمدجواد محبت، علی باباجاهی، داریوش قتیروی و محمد شمس لنگرودی در این مراسم حضور خواهند داشت و خودش شعر در دو بخش آزاد و کلاسیک قرائت می‌کند. ضمناً به مقالات و نغزهای اول تا ششم در زمینه آثار و زندگی زنده‌باد منزوی جوایز نقدی همراه تندیس جشنواره اهدا می‌شود. در این مراسم همچنین از مقام شامع دکتر بهروز یاسمی به خاطر دو دهه فعالیت در شعر ایلام تحلیل می‌شود.

■

**عنایت سمیعی: و ادبیات عامه‌پسند**

ایستا: عنایت سمیعی معتقد است: اینکه ادبیات عامه‌پسند بیش از ادبیات جدی مورد توجه قرارگرفته است، سردرگمی خود ادبیات جدی است. این منتقد ادبی تصریح کرد: امروز ادبیات جدی در کشور ما خیلی حمایت نمی‌شود، اما طرفی با هم‌زیستی سمیعی نیست و به آسانی در دسترس قرار می‌گیرد و این دلیل تالیف بیشتر ادبیات عامه‌پسند نسبت به ادبیات جدی است. وی با اشاره به سردرگمی وجود ندارد. در این‌جا چگونگی می‌توان ادبیات جدی می‌خواهد نماینده چه تفکر و ادبیاتی باشد که جامعه کتابخوان را جذب کند، این مسئله هنوز روشن نیست. البته کوشش‌های فراوانی در دهه اخیر صورت گرفته است و گفتمان‌های پراکنده‌ای نیز در این زمینه وجود دارد که البته این پراکندگی نمی‌تواند نماینده تنوع باشد، بلکه این تکرر ناشی از تفرقه است که هر کسی ساز خود را می‌زند. سمیعی گفت: این وجه آن‌ها به جنبه عدم تعادلی بازمی‌گردد که ناشی از میزبی است و وجه دیگر وجه درونی جدی است که آن‌ها را دربرده‌ای لازم را برای ارتقاء مطالب و جذب اعتمادش به دست فرقه‌زدگانه و در شعر دهه ۷۰ رواج داشت، اما به چشم بازنری به شعر نگاه می‌کند و ارتباط بهتری با مخاطب می‌تواند داشته باشد. در حوزه رمان نیز اگر جریان‌های انحرافی به‌وجودانند تا تحت تأثیر قرار دهند، آنچنان قوی نیستند، بتوانند تأثیر بگذارند، اگر عامل انحرافی وجود داشته باشد، دید را زود توسط خود نویسندگان اصلاح خواهد شد.